

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام

کَلِيمٌ اِيْمَنُ الْاِمَامَةِ وَ شَجْرَةٌ طُورِ الْكِرَامَةِ، صَاحِبُ الرَّقِّ الْمَنْشُورِ بِاَمْرِ الدِّينِ قَائِمٌ، الْاِمَامُ مُوسَى بِنُ جَعْفَرِ الْكَاطِمِ. نام مبارکش موسی و کنیت شریفش ابوالحسن، معروف در کتب اخبار و احادیث به "ابی الحسن الاول ^{لنا}" و اشهر القاب همایونش الکاظم، تولد ذات خجسته صفاتش در هفت صفر سال یکصد و بیست و هشت در ابواء واقع بین مکه و مدینه بوده و هنگام شهادت پدر بزرگوارش بیست سال داشته است. مادر والاگهرش امّ ولدی بوده به نام حمیده بربریّه یا اندلسیه. پدر بزرگوارش حضرت صادق (ع) به علت وضع زمان که اقتضای تعیین وصی و جانشین حقیقی و امام وقت به طور علنی و آشکار نداشت، مخفیانه به بعضی از خواص اصحاب خود از جمله فضل بن عمر و عبدالرحمن بن ابی حجاج و چند نفر دیگر که مورد اطمینان بودند، و همچنین به دو فرزند دیگر خود علی بن جعفر و اسحق بن جعفر، حضرت موسی الکاظم را به سمت جانشینی خویش و امامت انام معرفی فرمود. ولی چنانکه در حالات آن حضرت گذشت در وصیت ظاهری و علنی خود پنج نفر را به عنوان وصی خود نام برد که یکی از آنها منصور خلیفه بود و حکمت این امر موقعی ظاهر شد که نامه منصور پس از شهادت حضرت صادق (ع) به والی مدینه رسید که تحقیق کند اگر حضرت جعفر بن محمد کسی را بعد از خود وصی قرار داده آن شخص را احضار کرده گردنش را بزند که به واسطه این وصیت ظاهری جان حضرت کاظم محفوظ ماند. خلاصه حضرت کاظم (ع) در سال یکصد و چهل و هشت که پدر بزرگوارش شهید شد بر مسند امامت جای کرد و به هدایت عباد مشغول گردید، تا سال یکصد و پنجاه و هشت رسید و منصور عازم حجّ از بغداد بیرون آمده و در بئر میمون مریض شده، جان به قابض ارواح سپرد. عمر وی پنجاه و سه سال و مدت خلافتش بیست و دو سال بود.

پس از وی پسرش محمد بن منصور ملقب به مهدی به خلافت نشست و در سال یکصد و شصت برای پسرش موسی ملقب به هادی از مردم بیعت گرفت. در سال یکصد و شصت و دو حکم بن هشام معروف به المقنع خروج کرده، ادّعی الوهیت نموده و به وسیله شعبده تا مدت دو ماه هر شب قرص مدور و درخشنده‌ای شبیه قمر از چاهی بیرون می‌آورد که تا مسافتی بعید را روشن می‌نمود. و مهدی خلیفه لشگری فرستاد که وی را مغلوب نموده و المقنع وقتی شکست و گرفتاری خود را معاینه دید، اقربای خود را با سمّ بکشت و خود را در خمی تیز آب انداخت که گداخته شد. مهدی در سنه یکصد و شصت و شش برای پسر دوّمش هارون به خلافت پس از هادی از مردم بیعت گرفت و در سال یکصد و شصت و نه به دیار آخرت شتافت و پسرش موسی ملقب به هادی بر جای وی نشست. و در این سال جناب حسین بن علی بن عابدین از احفاد حضرت امام حسن مجتبی (ع) مشهور به صاحب الفخ در مدینه با ۲۶ نفر از علویین خروج نموده و داروغه مدینه را بکشت و شهر مدینه را متصرف شد. در این بین عده‌ای از بنی العباس که به قصد حجّ به مدینه

آمده بودند با آن جناب مقاتلت آغاز کردند و آن جناب را با اکثر همراهان که بیشتر علویین بودند شهید نمودند، و فقط یحیی بن عبدالله المحض از آن معرکه به سلامت جست و به دیار دیلم گریخت و سپس در زمان هارون خروج کرد. خلاصه هادی در مدت خلافت خود کوشش‌ها کرد که از برادرش هارون استعفا گرفته پسرش جعفر را به ولیعهدی تعیین نماید ولی هارون به مال و منال فریفته نشد و از وعده و وعید هراسی ننمود و به هیچ روی حاضر به استعفا نگردید، حتی کار به آنجا رسید که هادی قصد قتل وی کرد اما اجل مهلت اجرای این قصد به وی نداد. گویند وقتی مادرش متوجه عزم هادی به قتل هارون شد شب به اتفاق کنیزان خویش متکائی بر دهان هادی گذاشته خفه‌اش نمود. علی ای حال هادی پس از یکسال و سه ماه خلافت در سال یکصد و هفتاد راه دیار آخرت گرفت و فردای روز مرگ وی مردم به سعی یحیی بن خالد برمکی با هارون تجدید بیعت نموده و وی را بر مسند خلافت جای دادند و به "الرشید" ملقب ساختند، و در سال یکصد و هفتاد و شش یحیی بن عبدالله المحض که از معرکه فخ گریخته بود، در دیلم خروج نمود. هارون الرشید به فضل بن یحیی برمکی عامل خراسان نوشت که یحیی را تأمین داده روانه بغداد نماید. فضل، یحیی را تأمین داده با خود به بغداد آورد هارون مدتی با یحیی به محبت و مدارا رفتار نمود سپس به سعایت عبدالله بن مصعب بن زبیر، یحیی را حبس نمود و دو شب متوالی آن جناب را با عصا آنقدر زد که وی مریض شده در محبس وفات یافت.

هارون در سال یکصد و هشتاد و دو برای خلافت فرزند دومی خود عبدالله مأمون بعد از محمد امین فرزند اکبرش از مردم بیعت گرفت. حضرت موسی بن جعفر (ع)، با اینکه دخالت در هیچگونه امری نمی‌فرمود و به کاری جز هدایت انام اقدام نمی‌نمود، مع ذلک معاندین وی از سعایت از او نزد هارون کوتاهی نداشتند، چنانکه به توطئه بعضی از دشمنان و هم خباثت ذاتی، علی بن اسماعیل بن جعفر الصادق برای سعایت از آن حضرت قصد سفر به بغداد کرد. حضرت کاظم وقتی قصد مسافرت وی را شنید، احضارش فرمود و گفت: برادر زاده قصد کجا داری؟ عرض کرد: به بغداد می‌روم. فرمود: چه منظوری از مسافرت بغداد داری؟ عرض کرد: قروض زیادی دارم و زندگی به سختی می‌گذرد. فرمود: من قروض تو را می‌دهم و در امر معیشت کمکت می‌کنم. و مقداری پند و اندرز داد و از سفر بغداد نهی فرمود. بالاخره صحبت‌ها و فرمایشات حضرت اثری نکرد و وی گفت ناچارم به بغداد بروم. فرمود: اگر می‌روی متوجه باش و خدا را در نظر بگیر که دخیل خون من و باعث قتل من و یتیم شدن اطفالم نگردی. آنگاه مقداری پول به وی مرحمت فرمود. مع ذلک وی وقتی به بغداد رفت، در حق حضرت کاظم (ع) نزد هارون طوری سعایت کرد که هارون در همان سال به عنوان حجّ به طرف مدینه رفت و در مدینه اوّل شب به مسجد حضرت رسول رفته و مقابل قبر مطهر به خیال خود معذرت خواهی کرد که ناچارم پسر موسی کاظم را دستگیر کنم. و همان شب حضرت را گرفته مغلولاً به بصره نزد عیسی بن جعفر المنصور والی آنجا فرستاد که محبوسش کردند.

آن حضرت یک سال در بصره در حبس عیسی بود. آنگاه هارون به عیسی نوشت که حضرتش را شهید نماید وی قبول این امر نکرده جواب نوشت که در تمام مدت حبس موسی بن جعفر من مواظبش بوده ام و از او جز عبادت پروردگار امری مشاهده نکرده ام، بنابراین من چنین صلاح می دانم که وی را مرخص و آزاد کنید وگرنه کسی را بفرستید که من او را تسلیم فرستاده کنم. هارون مأموری فرستاد که حضرتش را از عیسی گرفته به بغداد آورد و تسلیم فضل بن ربیع نمودند و مدتی در محبس فضل بن ربیع بود و هارون پس از چندی به فضل هم دستور داد که حضرتش را شهید نماید. فضل هم امتناع نمود، آنگاه حضرتش را تسلیم فضل بن یحیی برمکی نموده، دستور سخت گیری و خشونت رفتار نسبت به حضرتش داد، ولی فضل بن یحیی برمکی حتی المقدور مخفیانه وسایل آسایش حضرتش را فراهم می داشت. جاسوسان به هارون که این وقت در رقه بود از رفتار ملایمت آمیز فضل نسبت به حضرت موسی بن جعفر خبر دادند. هارون مسرور خادم را فرستاد که فضل را به جرم ملایمت رفتار با حضرت موسی صد تازیانه زد و حضرتش را از وی گرفته، تسلیم سندی بن شاهک نمود. سندی ملعون حضرتش را در زندانی تنگ و تاریک محبوس کرد. بالاخره هارون به سندی امر کرد حضرتش را (بنا به اختلاف روایات) به وسیله غذای مسموم یا خرمای مسموم شهید نمود. حضرتش پس از مسموم شدن سه روز در نهایت درد و الم از اثر سم گذراند و روز سوم که بیست و پنج رجب سال یکصد و هشتاد و سه بود طایر روحش به روضه رضوان پرید و به آباء و اجداد طاهرینش ملحق گردید. چون خبر رحلتش را به هارون دادند امر کرد جنازه مبارکش را از زندان خارج و در منظر عام گذاشتند و صورت مبارکش را باز نموده و به مردم گفتند: بیائید مشاهده کنید که موسی بن جعفر به اجل خود از دنیا رفته و کسی به وی آزاری نرسانده، و مردم را گواه بر مرگ طبیعی آن حضرت می گرفتند ولی بینندگان از قیافه و ظاهر جسد می فهمیدند که حضرت را مسموم کرده اند، اما کسی جرأت اظهار نداشت. آنگاه جنازه مطهرش را به جسر بغداد آورده گذاشتند تا جمعی از شیعیان جمع شده بدن مبارکش را با تجلیل و احترام زیاد و تشییع مفصل و مجلل دفن نمودند. در مدت حبس حضرت موسی بن جعفر (ع) اختلاف زیاد است از ۴ سال تا ۷ و ۸ سال هم گفته و نوشته اند، حضرت موسی قبل از گرفتاری، حضرت علی الرضا فرزند ارجمندش را به عنوان جانشین خویش و امامت انام به خواص اصحاب خود معرفی فرموده آنان را به اطاعت از وی توصیه فرمود. سن مبارک حضرت موسی هنگام شهادت ۵۵ سال و ۴ ماه و اندی و مدت امامت آن حضرت سی و چهار سال و چند ماه بوده است.

ازواج و اولاد آن حضرت: حضرتش زوجه حره نداشته است و مادران اولاد امجدش همه امّ ولد و کنیزان بوده اند. اولاد وی را ۳۷ نفر نوشته اند که ۱۸ پسر به این شرحند:

۱ - حضرت علی بن موسی الرضا؛

۲ - ابراهیم؛

۳ - عباس؛

۴ - قاسم؛

۵ - اسمعیل؛

۶ - جعفر؛

۷ - هارون؛

۸ - حسن؛

۹ - احمد؛

۱۰ - محمد؛

۱۱ - حمزه؛

۱۲ - عبدالله؛

۱۳ - اسحق؛

۱۴ - عییدالله؛

۱۵ - زید؛

۱۶ - محسن؛

۱۷ - فضل؛

۱۸ - سلیمان.

و دختران آن حضرت ۱۹ نفر بوده‌اند:

۱ - فاطمه کبری؛

۲ - فاطمه صغری؛

۳ - رقیه؛

۴ - حکیمه؛

۵ - امّ ابیها؛

۶ - رقیه صغری؛

- ۷ - کلثوم؛
- ۸ - امّ جعفر؛
- ۹ - زینب؛
- ۱۰ - خدیجه؛
- ۱۱ - علیه؛
- ۱۲ - آمنه؛
- ۱۳ - حسنیه؛
- ۱۴ - بهیه؛
- ۱۵ - عایشه؛
- ۱۶ - امّ سلمه؛
- ۱۷ - میمونه؛
- ۱۸ - امّ کلثوم؛
- ۱۹ - رقیه.

عده‌ای از معاریف اصحاب آن حضرت:

- ۱ - محمد بن الفضل بن عمر الجعفی که طبق روایت بحار باب آن حضرت بوده است،
- ۲ - علی بن یقطین،
- ۳ - علی بن مؤید السائی،
- ۴ - محمد بن سنان کوفی،
- ۵ - محمد بن عمیر الازدی،
- ۶ - صفوان بن مهران جمال اسدی،
- ۷ - زراره بن اعین،
- ۸ - عبدالله بن مغیره،

۹ - محمد بن علی بن نعمان الاحول،

۱۰ - ابان بن عثمان،

۱۱ - سید الحمیری که شاعر آن حضرت هم بوده است.

خلفاء معاصر آن حضرت:

۱ - ابوجعفر عبدالله منصور،

۲ - مهدی بن منصور،

۳ - هادی بن مهدی،

۴ - هارون الرشید.

لله - در تواریخ اصطلاحاً حضرت امیرالمؤمنین علی را ابوالحسن مطلق و حضرت کاظم را ابوالحسن اول و حضرت رضا را ابوالحسن الثانی و حضرت علی النقی را ابوالحسن الثالث گویند.